

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی- قرآنی»

سال اول / شماره سوم / پاییز ۱۳۹۲

نقدی بر نظریه بنت الشاطی در عدم مترادف میان واژه‌های قرآن

سید محمود طیب حسینی^۱

چکیده:

بنت الشاطی از محققان پرآوازه معاصر مصری است که دیدگاه وی در حوزه اعجاز بیانی قرآن مشهور است. وی از برجسته ترین دانشمندان معاصر است که وجود کلمات مترادف در قرآن کریم را انکار کرده و آن را یکی از پایه‌های اعجاز بیانی قرآن قرار داده است. اصلی ترین معیار و داور تعیین معنای دقیق واژه‌ها که آنها را از کلمات مترادفشان جدا می‌کند، از نظر وی قرآن کریم است. وی با تکیه بر همین معیار به شرح مسائل نافع بن ازرق پرداخته و در تمایز کلمات مترادف بسیار موفق ظاهر شده است. به طوری که روش وی الگوی بسیار مناسبی برای محققان است. اما با همه تلاشی که کرده در مواردی هم ناموفق مانده است. در مقاله حاضر ضمن معرفی نظریه و روش بنت الشاطی در رد مترادف میان الفاظ، نظر وی در چهار محور به نقد گرفته شده است.

۱- ناتوانی از بیان تفاوت میان بعضی کلمات مترادف. ۲- ناشناخته بودن بعضی معانی بیان شده برای اعرابی که قرآن به زبان آنها نازل شده است. ۳- بی ثمر و اثر بودن بعضی تفاوت‌های بیان شده در تفسیر قرآن. ۴- عدم قبول انکار مترادف در کلمات متعلق به دو لهجه.

کلید واژه‌ها: بنت الشاطی، عدم مترادف در قرآن، اعجاز بیانی قرآن، تأثیر قرآن بر لغت.

مقدمه

یکی از مباحث مهم و مؤثر در تفسیر قرآن کریم و درک بیان اعجاز قرآن کریم مسأله مترادف در کلمات قرآن است.

در دوره‌ی معاصر اصل عدم مترادف در کلمات قرآن به عنوان یکی از قواعد تفسیر مطرح است. حتی آنان که به وجود مترادف در کلمات قرآن باور دارند، بالطبع اصل عدم مترادف در کلمات را می‌پذیرند. اما فراتر از این اصل، در دوره‌ی معاصر برخی محققان به طور کلی منکر وجود مترادف

*** تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۸/۲۶

۱- نویسنده مسئول: دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه tayyebhoseini@rihu.ac.ir

در کلمات قرآن شده معتقدند هر واژه‌ای در قرآن کریم حوزه و بار معنایی خاص خود را داشته به طوری که هیچ واژه دیگری چه در قرآن و چه در غیر قرآن نمی‌تواند جای‌گزین آن شود و مفاد آن را به طور کامل ادا کند. یکی از نخستین محققان طرف‌دار این نظریه در دوره‌ی معاصر، محقق مشهور مصری بنت الشاطی است.

بنت‌الشاطی در سال ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م در دمياط مصر به دنیا آمد و نزد پدرش ادبیات عربی و قرآن آموخت، تحصیلات عالی خود را در رشته ادبیات عربی دنبال کرد. در جوانی در مجله النهضه به نشر شعر و مقاله اقدام کرد و مدتی منتقد ادبی روزنامه الاهرام شد. وی تحصیلات دانشگاهی خود را تا دکترا در رشته ادبیات عرب در دانشگاه قاهره گذراند و در سال ۱۹۵۰ میلادی از رساله خود درباره ابوالعلا معری (۴۴۹د ق) دفاع کرد. وی در دانشگاه عین شمس قاهره به تدریس زبان و ادبیات عرب پرداخت و پس از بازنشستگی در اواخر دهه شصت میلادی استاد مطالعات عالی قرآنی در دانشگاه قرویین در شهر فاس مراکش گردید، تا این‌که در آذر ۱۳۷۷ ش/ دسامبر ۱۹۹۸ م در سن ۸۵ سالگی درگذشت. وی سخت شیفته نظرات امین خولی بود، و در کنار شکری محمدعیاد و محمداحمد خلف‌الله از جمله مبرزترین شاگردان خولی به شمار می‌آمد. (نک: کریمی نیا، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۲۵۲؛ طیب حسینی، ۱۳۹۰، صص ۱۱-۱۶)

تألیفات بنت‌الشاطی به حدود ۴۰ کتاب و مقالات بسیاری می‌رسد که بخشی از آنها به حوزه‌ی مطالعات اسلامی اختصاص دارد. برخی از این تألیفات قرآنی است، و بخشی دیگر از مؤلفات وی در موضوع زبان، ادبیات و تاریخ ادبیات و تاریخ است.

بنت الشاطی دیدگاه خود درباره عدم ترادف در کلمات قرآن را در فصلی از کتاب «الاعجاز البیانی» اش بیان داشته و یکی از پایه‌های اعجاز بیانی قرآن را بر همین قاعده استوار کرده است. او هم چنین با رویکرد به عدم ترادف در کلمات قرآن به شرح پرسش‌های نافع بن ازرق از ابن عباس پرداخته است. شرح مسایل نافع بن ازرق بیش از نیمی از حجم کتاب الاعجاز البیانی را به خود اختصاص داده است. ارتباط و مناسبت این بحث با اعجاز بیانی قرآن در این است که تمرکز بنت الشاطی بر اثبات عدم ترادف میان واژه‌های مورد سوال نافع با واژه‌ای است که ابن عباس در معنای آن بیان داشته است. به عبارت دیگر بنت الشاطی در شرح مسائل نافع بن ازرق با رویکرد به عدم ترادف میان واژه‌های قرآن در صدد اثبات اعجاز بیانی قرآن و اثبات اینکه هیچ واژه دیگری نمی‌تواند جایگزین واژه‌های قرآن گردد برآمده است (نک: بنت الشاطی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۵). وی در آثار تفسیری‌اش همچون «التفسیر البیانی» و «القرآن و قضایا الانسان» نیز قاعده

و اصل عدم ترادف واژه‌های قرآن را از نظر دور نداشته و در جای جای این دو اثر هر جا مجال بوده به بررسی معنای دقیق واژه و اثبات عدم ترادف میان آن و واژه‌های قریب المعنایش پرداخته است. (برای نمونه نک: بنت الشاطی، بی تا، ج ۱، صص ۳۳، ۱۳۳، ۱۶۱)

بنت الشاطی در اثبات نظریه‌اش بسیار موفق ظاهر شده و بر اساس منهج تفسیر ادبی، که محقق پرآوازه مصری امین خولی آن را مطرح کرده، توفیقات زیادی در تبیین نظریه‌اش و تعیین دقیق معنای واژه‌ها به دست آورده است. در این میان روش بنت الشاطی در بررسی معنای واژه‌ها قابل توجه و الگوگیری برای محققان است. با این همه نظریه وی مصون از نقد هم نیست. در مقاله حاضر پس از معرفی اجمالی نظریه بنت الشاطی در باب عدم ترادف میان واژه‌های قرآن، این نظریه را به نقد و بررسی می‌گذاریم، در عین حال محققان جوان و دانشجویان را به مطالعه دقیق این نظریه و پیروی از روش بنت الشاطی در معنا شناسی واژه‌های قرآن دعوت می‌کنیم.

تعریف ترادف

ترادف در لغت به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است. «رَدْف» به کسی گویند که پشت سر راکب سوار می‌شود. گویند: «رَدِفْتُ فلاناً» یعنی پشت سر او قرار گرفتم (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۸۹ ابن فارس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۰۳)؛ اما در اصطلاح برای آن تعاریف متعددی ارائه شده است. یک تعریف که مورد توجه قدما بوده ترادف را چنین معرفی می‌کند:

دلالت دو لفظ مختلف بر معنای واحد (اختلافُ اللَّفْظِ و اتفاقُ المعنى)، (نک: ابن فارس، ۱۴۴۱، ص ۲۰۶، نیز نک: سیوطی، بی تا، ج ۱، ص ۳۶۸) سپس به تدریج قیودی به تعریف اضافه شد و آن را چنین تعریف کرد: دلالت چند لفظ بر معنای واحد به اعتبار واحد (هو الالفاظُ المفردةُ الدالَّةُ علی شیئی واحدٍ باعتبار واحدٍ). این تعریف مشتمل بر دو قید «المفردة» و «باعتبار واحد» است که به موجب قید «المفردة» دو عبارت هم معنا، یا یک لفظ مفرد با یک عبارت هم معنا از دایره کلمات مترادف خارج می‌شود، و به موجب قید «باعتبار واحد» اسم و صفت و یا دو صفت یک شیئی از حوزه ترادف خارج می‌شود، برای مثال اگر «الله» را نام خدا و «الرحمن» را صفت خدا فرض بگیریم، گرچه هر دو دلالت بر یک معنا و مسماً یعنی خدای یگانه می‌کنند اما از دایره کلمات مترادف خارج خواهند بود، در حالی که مطابق تعریف نخست این دو لفظ مترادف شمرده می‌شوند.

بعضی از معاصران با افزودن قیود بیشتر آن را چنین تعریف کرده‌اند: ترادف عبارتند است از دلالت دو یا چند لفظ به طور حقیقی و مستقل بر معنای واحد، با لحاظ واحد و در محیط زبانی

واحد (هو أن يَدُلَّ لفظانِ مُفردانَ فَأَكْثَرَ، دَلَالَةٌ حَقِيقِيَّةٌ أَصْلِيَّةٌ، مُسْتَقَلَّةٌ عَلَيَّ مَعْنَى وَاحِدٍ بِاعْتِبَارِ وَاحِدٍ وَفِي بَيْئَةِ لُغَوِيَّةٍ وَاحِدَةٍ).

قیود این تعریف عبارتند از:

أ) مفرد. مقصود از الفاظ مفرد این است که مرکب نباشد، بنابراین اگر یک لفظ مفرد و یک عبارت مرکب دارای مدلول واحدی باشند نمی‌توان آنها را مترادف شمرد، مانند «انسان» و «حیوان ناطق» یا «لم یسمع» و «فی أُذُنیه وقر».

ب) حقیقیاً. مطابق این قید یکی از شرایط ترادف آن است که دو لفظ در معنای حقیقی شان مترادف باشند. بنابر این اگر دو لفظ در استعمال مجازی شان هم معنا باشند یا یک لفظ در استعمال مجازی اش با لفظ دیگر در استعمال حقیقی اش هم معنا باشد مترادف شمرده نمی‌شوند. برای مثال لفظ «سما» به معنای باران و «غیث» مترادف نخواهند بود؛ زیرا دلالت «سما» بر باران مجازی است.

ج) اصیل. با این قید کلمات متعددی که بر اثر تحول صوتی یا دلالتی بر معنای واحدی دلالت می‌کنند، از دایره مترادفات خارج می‌شود. مانند دو واژه «جدت» و «جذف»، هر دو به معنای قبر، که به باور زبان‌شناسان این دو کلمه در اصل یک کلمه بوده‌اند، سپس بر اثر تحول و تطور صوتی یکی از دو حرف «ث» یا «ف» به دیگری تبدیل شده است.

د) مستقل. با این قید کلماتی که به صورت تابع و برای تأکید به کار می‌روند^۱ از دایره مترادفات خارج می‌شوند. مانند دو لفظ «کذب» و «مین»، هر دو به معنای دروغ.

ه) باعتبار واحد. با این قید اسم و صفت یک شیء از دایره مترادفات خارج می‌شود؛ زیرا اگر چه اسم و صفت بر یک معنا دلالت می‌کنند، اما این دلالت از دو جهت و دو حیث است، مانند «سیف» و «صارم» هر دو به معنای شمشیر، اما لفظ اول نام و کلمه دوم از حیث صفت برندگی بر شمشیر اطلاق شده است.

و فی بَيْئَةِ لُغَوِيَّةٍ وَاحِدَةٍ. با این قید کلماتی که متعلق به دو لهجه یا دو زبان هستند و یا متعلق به یک زبان و لهجه اما در دو زمان متفاوت بر معنای واحدی دلالت می‌کنند، از دایره مترادفات

۱. مقصود از تأکید در این جا الفاظی است که در لهجه‌های مختلف به دنبال یک لفظ و اغلب برای پرکردن جمله به کار می‌روند. در زبان محاوره و روزمره این گونه کاربرد بسیار شایع است، سکاکی إتباع یا تابع آوردن را یکی از اسباب ترادف شمرده و برای آن به «حسن بسن» و «خراب بیاب» مثال زده است، چنان که در فارسی گویند: «مقداری چیزمیز از بازار خریدم». بعضی محققان «کذب» و «مین» در بیت زیر را از این قبیل دانسته‌اند: وَقَدَدَتِ الْأَدِيمَ لِرَاهِشِهِ فَأَلْفَى قَوْلَهَا كِذْباً وَ مَبِيناً

خارج می‌شوند. بنابراین این دو کلمه «حوب» و «اثم»، گرچه هر دو به معنای گناه اند، اما مترادف نمی‌باشند، زیرا «اثم» عربی است در حالی که «حوب» متعلق به زبان حبشه است (نک: سیوطی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۲). هم‌چنین دو کلمه «بُور» (جمع بائر) و «هَلْکِی» (جمع هالک) مترادف نمی‌باشند؛ زیرا کلمه نخست متعلق به لغت عمان، (بنت الشاطی، ۱۳۷۶، ص ۵۴۹) و «هَلْکِی» متعلق به زبان عربی بوده است. (برای آگاهی از قیود تعریف و تأثیر آن در تعیین حدود کلمات مترادف نک: منجّد، ۱۴۲۲، ص ۱۳۵)

تعریف اول و سوم آن قدر با یک دیگر متفاوتند که می‌تواند به دو دیدگاه اثبات ترادف یا انکار آن منتهی شود. به عبارت دیگر سهم عمده اختلاف دانشمندان به ویژه دانشمندان کهن و جدید در وجود و انکار ترادف در کلمات قرآن به تعریف آنها از ترادف برمی‌گردد. بسی روشن است که اگر منکران ترادف همان تعریف موافقان ترادف را بپذیرند بی‌شک به وجود ترادف اعتراف خواهند کرد، همچنان که اگر موافقان ترادف نیز تعریف سوم از ترادف را بپذیرند راه انکار را در پیش خواهند گرفت.

اهمیت بحث ترادف

بحث درباره وجود یا عدم ترادف در قرآن کریم از اهمیت بسزایی برخوردار است. این موضوع بر فهم و تفسیر پاره‌ای آیات قرآن تأثیرگذار است، اما از این مهم‌تر تأثیر این بحث در فهم دقیق و عمیق معانی کلمات قرآنی و استنباط لطایف و نکات ظریف آیات قرآن است. بر همین اساس بعضی محققان مسأله عدم ترادف در قرآن کریم را یکی از اصلی‌ترین پایه‌های اعجاز بیانی قرآن قرار داده‌اند. خطابی (د ۳۹۸ ق) در همین راستا گفته است:

معیار و ملاک بلاغت در نظم قرآن آمده است که لفظ در جای خود چنان باشد که اگر از آن جا برداشته شود و لفظ دیگری به جای آن آید مضمون آیه تباه گردد و یا شکوه و جلوه‌ای که داشته از میان برود و در نتیجه بلاغت از قرآن رخت بریندد. (بنت الشاطی، بی تا، ص ۲۹)

بنابراین اگر محقق ترادف کلمات در قرآن را بپذیرد، به هنگام تفسیر آیات شریفه، کلماتی که دارای معنایی نزدیک به هم هستند را به یکدیگر تفسیر کرده و ضرورتی برای موشکافی و دقت در معناشناسی واژه‌ها احساس نمی‌کند، اما باور به عدم ترادف در واژه‌های قرآن موجب می‌گردد مفسر در تفسیر هر واژه قرآنی تمام سعی و تلاش و اهتمام خود را به کار گیرد تا با اتکا به فرهنگ عربی و خود متن قرآن ویژگی‌های معنایی هر کلمه را پیدا کرده و به معنای خاص آن

دست یابد، در نتیجه افزون بر تفسیر دقیق‌تر آیات اوج بلاغت قرآن در استخدام کلمات، و لطایف و ظرایف نهفته در آنها را به نمایش بگذارد.

دیدگاه بنت الشاطی در باب ترادف در الفاظ قرآن

به طور کلی در باب ترادف الفاظ دو دیدگاه اصلی وجود دارد: ۱- اثبات ترادف ۲- انکار ترادف، نخستین اظهار نظر در باب وجود ترادف در کلمات عربی از سیویه نقل شده است. (منجد، ۱۴۲۲، ص ۳۰) پس از وی بسیاری از دانشمندان به وجود ترادف در کلمات معتقد شده و کتابهای متعددی در این باره پرداختند (برای آگاهی از فهرست نسبتا مبسوطی از این آثار نک: منجد، ۱۴۲۲، صص ۱۷-۲۹). در میانه‌های قرن سوم هجری کسانی به انکار وجود کلمات مترادف در زبان عربی پرداختند که در رأس آنها لغت‌دان بزرگ و مشهور ابن الاعرابی (۲۳۱ ق) قرار داشت (نک: سیوطی، همان، ۳۹۹-۴۰۰، منجد، ۱۴۲۲، ص ۳۷). در دوره معاصر بعضی محققان با پذیرش وجود ترادف در لغت و زبان عربی به انکار آن در قرآن کریم پرداخته‌اند. (نک: منجد، ۱۴۱۷، ص ۱۳۴) با این حال دیدگاه غالب و رایج و مشهور در گذشته و دوره معاصر ترادف در زبان عربی را ثابت می‌داند (نک: بنت الشاطی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۵)

از جمله مخالفان وجود ترادف در قرآن کریم بنت الشاطی بانوی دانشمند و محقق معاصر مصری است. شهرت آثار قرآنی بنت الشاطی به ویژه کتاب الاعجاز البیانی اش او را در زمره مشهورترین و برجسته ترین منکران ترادف در قرآن کریم قرار داده است.

دیدگاه بنت الشاطی در یک سو ریشه در آرای گذشتگانی چون ابن الاعرابی (۲۳۱ ق)، خطابی (۳۸۸ ق)، ابن فارس (۳۹۵ ق) و... و از دیگر سو در طرح تفسیر ادبی امین خولی و نواندیشی‌های وی در دانش بلاغت و تفسیر دارد (برای آگاهی از طرح بلاغت وی نک: احمد الشنتاوی و همکاران، بی تا، ذیل مدخل البلاغه و مدخل التفسیر).

ابن الاعرابی که پیش‌تر از او به عنوان سر سلسله منکران ترادف یاد کردیم، بر این باور بوده است که هر دو واژه‌ای که عرب بر یک معنا اطلاق کرده است، در هر یک مفهومی وجود دارد که در دیگری نیست. ممکن است ما این مفهوم را بشناسیم و از آن خبر دهیم، و ممکن است که بر ما پوشیده بماند. در این صورت حکم نمی‌کنیم که اعراب نیز نسبت بدان نا آگاه بوده‌اند. (سیوطی، بی تا، ج ۱، صص ۳۹۹-۴۰۰). بنت الشاطی در اعجاز بیانی اش (۱۳۷۶ ش، صص ۲۵۲-۲۵۳) از سرمشق قرار دادن دیدگاه ابن الاعرابی یاد کرده است.

خطابی نیز در رساله‌اش در باب اعجاز قرآن می‌نویسد: معیار و ملاک بلاغت در نظم قرآن آن است که لفظ در جای خودش چنان باشد که اگر از آن جا برداشته شود و لفظ دیگری به جای آن آید مضمون آیه تباہ گردد و یا شکوه و جلوه‌ای که داشته از میان برود و در نتیجه بلاغت از قرآن رخت بر بندد (نک: خطابی، بی تا، ص ۲۹). بنت الشاطی تأثیر خود از این سخن خطابی را چنین بیان داشته است:

نکته دیگر آن که خطابی قبل از دیگران به ترسیم تفاوت‌های دقیقی پرداخته که از نظر مفهوم و محتوا میان کلماتی از قبیل: «علم و معرفت»، «حمد و شکر» و «عتق و فک رقبه» وجود دارد، که معمولاً در فرهنگ‌ها و کتب مفسران آن‌ها را مترادف با یک دیگر قرار می‌دهند. این چیزی است که ما آن را در طریق فهم اعجاز بیانی قرآن ره توشه خود قرار خواهیم داد (بنت الشاطی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰).

ابن الانباری از دیگر دانشمندان متقدم منکر ترادف در لغت نیز عقیده دارد که در هر یک از کلماتی که مترادف به نظر می‌رسند علت لغوی خاصی نهفته است. چراکه در زبان عربی هر لفظی تفاوت معنایی هر چند اندک با سایر کلمات دارد و گاه این تفاوت چنان دقیق است که جز آنان که به زبان عربی آگاهی کامل دارند بدان پی نمی‌برند. (نک: بنت الشاطی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۴)

تعریف بنت الشاطی از ترادف

بنت الشاطی در جایی از این دو اثرش یعنی «الاعجاز البیانی» و «التفسیر البیانی» در مقام تعریف ترادف بر نیامده است، اما از مجموع سخن وی می‌توان دیدگاهش را در تعریف ترادف به دست آورد.

وی در بخشی از سخنش می‌گوید: حقیقت مسأله در واژه‌های قرآن این است که هیچ واژه‌ای در آن وجود ندارد که واژه‌ای دیگر بتواند جایگزینش شود (۱۳۷۶، ص ۲۲۱).

در جایی دیگر می‌نویسد: آنچه اندیشه ما را به خود مشغول می‌دارد مسأله ترادف است. یعنی آن که گفته شود الفاظ متعددی برای افاده معنایی واحد وجود دارند، بی آن که این ترادف به تعدد زبان‌ها و لهجه‌ها برگردد، و بی آن که میان الفاظی که به ترادف آنها قائل شده‌اند تشابهی در مقام تلفظ وجود داشته باشد. (همان جا)

وی هم چنین می نویسد: مسأله تعدد کلمات برای افاده معنایی واحد در صورتی که این تعدد از اختلاف زبان و یا لهجه قبایل عربی ناشی شده باشد، اندیشه ما را به خود مشغول نمی‌دارد، زیرا تا جایی که من می‌دانم در این مسأله اختلافی نیست. (همان جا)

از مجموع این عبارات به دست می‌آید که از نظر بنت الشاطی ترادف در کلمات عبارت است از این که دو یا چند واژه، اولاً بر معنای واحدی دلالت کنند به گونه‌ای که بتواند کاملاً جایگزین هم شوند، ثانیاً منشأ این دلالت دو لهجه یا دو زبان نباشد، بنابراین اگر دو واژه متعلق به دو لهجه عربی یا دو زبان باشد و بر معنای واحد دلالت کنند مترادف به شمار نمی‌آیند. وی نمونه‌های متعددی از این گونه واژه‌ها را در شرح مسایل نافع بن ازرق معرفی کرده است.

ثالثاً، دو لفظ در مقام تلفظ نیز نباید به یکدیگر شباهت داشته باشند، چرا که در این صورت باز آن دو لفظ مشابه مترادف نخواهند بود.

وی برای مورد اخیر توضیح بیشتر نداده و مثالی هم ذکر نکرده است. احتمالاً مقصود وی آن است که کلماتی چون «جَدَف» و «جَدَث» گر چه هر دو به معنای قبر می‌باشند (نک: راغب، ۱۴۲۷، ص ۱۸۸) اما چون این دو واژه در تلفظ شبیه یک دیگرند مترادف به شمار نمی‌آیند. زیرا ممکن است به دلیل قریب المخرح بودن دو حرف «ف» و «ث» به تدریج و در طول زمان و یا آنکه در لهجه‌های مختلف یکی از آن دو به دیگری تبدیل شده باشد. «فوم» و «ثوم» و «صراط» و «سراط» نیز از همین قبیل است (نک: منجد، ۱۴۱۷، ص ۸۱). حاصل سخن آن که گرچه بنت الشاطی در جایی از اثرش به تعریف ترادف نپرداخته اما از مجموع سخنش بر می‌آید که دیدگاه وی به تعریف سوم از ترادف نزدیک است.

مرجع تمایز معانی از نظر بنت الشاطی

برای اثبات عدم ترادف باید میان معنای دو واژه قریب المعنا تمایز داد تا عدم ترادف آن دو واژه اثبات شود. نخستین مرجع برای تمایز معانی کلمات لغت و زبان عرب و کاربردهای واژه در فرهنگ عربی است. اقوال لغویان نیز در بیان تفاوت میان معنای واژه‌ها اغلب راه‌گشا و پذیرفته است، اما واقعیت این است که از طریق منابع لغت نمی‌توان به تفاوت میان همه واژه‌های قریب المعنی دست یافت. به همین جهت است که اکثر دانشمندان وجود ترادف در زبان را پذیرفته‌اند. بنت الشاطی تحت تأثیر استادش امین خولی، (نک: امین خولی، ۱۹۶۱، ص ۳۰۲) به قرآن کریم به عنوان بزرگترین و معتبرترین کتاب عربی می‌نگرد و بر این اساس برای به دست آوردن تفاوت

معنای واژه‌های قریب المعنا به خود متن قرآن مراجعه کرده و براساس کاربردهای قرآن تفاوت میان واژه‌ها را استخراج و استنباط می‌کند.

وی در این باره می‌گوید: قرآن کریم بزرگترین کتاب زبای عربی است و به همین جهت در مسأله عدم ترادف هیچ نظریه‌ای را بدون عرضه بر این کتاب عربی صریح بر نمی‌گزینیم؛ زیرا همین کتاب است که می‌تواند به چنین اختلاف دیرپایی خاتمه دهد (بنت الشاطی، همان، ص ۲۲۶)

وی هم چنین درباره روش خود در تفسیر کلمات قرآنی می‌نویسد:

شیوه ما در تفسیر آن است که در مورد هر کلمه پس از شناخت مدلول اصلی آن در زبان عربی به استقرای موارد استعمال آن در قالب صیغه‌های متفاوت و نیز به تدبر در سیاق خاص آن در آیه و سوره و نیز سیاق عام آن در کل قرآن می‌پردازیم و بدین ترتیب معنای خاص هر واژه را به دست می‌آوریم. (بنت الشاطی، همان، ۳۱۶، همو، بی تا، ج ۱، ص ۱۱)

به نظر می‌رسد بنت الشاطی در این راه بسیار موفق بوده و با استناد به کاربردهای قرآنی تفاوت‌های معنایی بسیار دقیقی میان واژه‌های قریب المعنا دریافته است. ذیلاً چند نمونه گزارش می‌شود:

نعمت و نعیم

معمولاً لغویان این دو واژه را مترادف معنا کرده‌اند، اما بنت الشاطی با استناد به کاربرد این دو واژه در قرآن کریم نتیجه می‌گیرد که «نعمت» به معنای نعمت‌های مادی دنیایی است و «نعیم» به معنای نعمت‌های حقیقی در آخرت است. چرا که قرآن کریم واژه نخست را در همه جا بدون استثناء در مورد نعمت‌های دنیایی به کار برده و «نعیم» را در هر ۱۶ موردش درباره نعمت آخرت به کار برده است. (همان، صص ۲۵۰-۲۵۲)

جالب آن‌که در روایتی از امام صادق (ع) «نعیم» به معنایی نزدیک به همین برداشت بنت الشاطی تفسیر شده است. در این روایت امام در رد مردی که می‌پنداشت خدای تعالی از رطب لذیذی که نزد امام می‌خورد بازخواست خواهد کرد ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (تکواثر ۸) امام فرمودند: خدای متعال بزرگ‌تر و کریم‌تر از آن است که طعام پاکیزه‌ای به شما ببخشد و از آن لذت ببرید، سپس در قیامت نسبت به آن از شما بازخواست کند، اما شما نسبت به نعمت محمد و آل محمد بازخواست خواهید شد. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۷۴۶) مطابق این روایت امام صادق «نعیم» را به نعمت‌های حقیقی و بزرگ و معنوی تفسیر کرده‌اند. بنابراین دیدگاه بنت الشاطی در

تفسیر «نعیم» از جهت عدم اطلاق بر نعمتهای مادی دنیایی به روایت مذکور نزدیک است؛ گر چه از جهت انحصار به نعمت های اخروی قابل نقد است.

۱- تفاوت «سُحِق و بُعِد»

در شرح مسائل نافع بن الازرق می نویسد: هنگامی که نافع معنای «فَسُحِقًا» را از ابن عباس پرسید، ابن عباس آن را به معنای «بُعْدًا» تفسیر کرد (این واژه به همین شکل و صیغه تنها یک بار در آیه مُلْك دیده می شود «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» وی در نقد این تفسیر ابن عباس می نویسد: تفسیر این کلمه به «بُعْد» تفسیری تقریبی است و درباره آن باید به این نکته توجه داشت که قرآن کریم ماده «سحِق» را به سیاق بیم دادن و هشدار به کافران مشرک اختصاص داده است، در حالی که واژه «بُعْد» مفهوم و کاربردی اعم از این دارد و در موارد بعد مکانی، بعد زمانی، بعد مجازی و معنوی مثل دوری از رحمت خداوند نیز به کار رفته است.

در ادامه می نویسد: کلمه «بُعْد» نقیض قرب است خواه در معنای حقیقی و خواه در معنای مجازی آن، اما در مدلول کلمه «سُحِق» ویژگی معنایی ساییده شدن و از هم پاشیدن منظور شده است. مأخوذ از اصل معنای این کلمه که به معنای چیز آرد شده و ساییده شده است. بنابراین در مدلول کلمه سحِق و سحیق علاوه بر بعد و دوری، ویرانی و هلاکت و طردشدن از رحمت خداوند نیز منظور شده است.

۲- تفاوت «زوج» و «امراًة»

دو واژه «زوج» به معنای همسر (زن) و «امراًة» کاربرد یکسانی داشته و در موارد فراوانی در قرآن کریم مترادف شمرده شده‌اند. برای مثال در مورد حضرت زکریا یک بار از همسر او به «امراًة» و بار دیگر به «زوج» تعبیر شده است. بنت الشاطی با تیز بینی و مهارت خاص خود به

بررسی کاربردهای گوناگون این دو واژه در قرآن پرداخته و چنین نتیجه گرفته است:

...اما بیان اعجازین قرآن کریم ترادف این دو واژه را نمی پذیرد. تأمل در سیاق کاربرد این دو واژه نشان می دهد که هر جا مسأله زوجیت یا جفت بودن مرد برای زن محور اصلی سخن است (بقره ۳۵، طه ۱/۷، اعراف، ۱۹) و یا از زوجیت به عنوان حکمت یا آیه خداوند و عاملی برای مودت و مهربانی و مایه آرامش بودن یا مایه روشنایی چشم بودن یاد شده (روم ۲۱، فرقان، ۷۳) واژه «زوج» به کار برده است. اما همین که به دلیل خیانت یا ناسازگاری در عقاید و اخلاق از طرف زوجین این آیت زوجیت یعنی آرامش و مهربانی رخت بر بندد دیگر «زوج» نیست و از کلمه «امراًة» استفاده می شود. مثلاً درباره زلیخا که به شوهرش خیانت کرد (امراًة العزیز) و زن نوح و

لوط به دلیل ناسازگاری در عقاید و اخلاق با آن دو پیامبر: (امراًة نوح) و (امراًة لوط) و درباره آسیه این ناسازگاری از ناحیه شوهر است: (امراًة فرعون).

از سوی دیگر فلسفه ازدواج در انسان و سایر موجودات زنده استمرار حیات از طریق توالد و تناسل است. در چنین سیاقی باز به «زوج» و «زوجین» تعبیر شده است. (نک: نساء ۱، هود، ۴۰، شوری، ۱۱، یس، ۳۶، ذاریات، ۴۹، نجم، ۴۵، نبأ، ۸)؛ اما زمانی که با عقیم شدن یکی از زن و مرد این فلسفه تحقق نیابد باز به جای «زوج» تعبیر «امراًة» به کار می‌رود، چنان که درباره همسر حضرت زکریا «امراًة عاقرا» (مریم، ۵) و درباره مادر مریم که نازا بود «امراًة عمران» و در مورد همسر ابراهیم «امراًة» (هود، ۷۱) آمده است. جالب این که پس از آن که همسر زکریا با دعای آن حضرت صاحب فرزندی به نام یحیی می‌شود، درباره‌اش تعبیر «زوج» به کار می‌رود: ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَوَصَّلْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾ (انبیاء، ۹۰)

هم چنین هر جا رابطه زوجیت بر اثر مسایلی چون طلاق و ایلاء یاظهار از بین می‌رود به جای تعبیر «ازواج» واژه «نساء» به جای جمع «امراًة» به کار می‌رود. (نک: بقره، ۲۲۶، ۲۳۱، طلاق، ۱، مجادله، ۲) (همان، صص ۲۴۴ - ۲۴۷).

۳- تفاوت «فؤاد» و «قلب»

وی در تفسیر آیه شریفه: «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (همزه، ۷) درباره تفاوت معنای «فؤاد» و «قلب» می‌نویسد:

در زبان عربی «قلب» گاهی بر عضو عضلانی معروف که در قفسه سینه وجود دارد اطلاق می‌شود، اما «فؤاد» همیشه به معنای محل احساسات و عواطف و باورها و تمایلات آمده است. او سپس می‌افزاید: در قرآن کریم نیز در هیچ یک از ۱۶ مرتبه‌ای که «فؤاد» به صیغه مفرد یا جمع (افئده) آمده است، بر عضو عضلانی و مادی اطلاق نشده است. بلکه به معنای جایگاه کفر و عقاید فاسد و محل وجدان و احساسات به کار رفته است، در حالی که واژه «قلب» در قرآن یا به همین معنای معنوی قلب و همراه با کلماتی چون اطمینان و سکینه و رحمت و الفت و خشوع و خوف و فقه و طهارت و نظیر این‌ها آمده که دلالت دارند بر این که مقصود از «قلب» دل و جان آدمی است نه عضو عضلانی و مادی بدن انسان، و یا (در یک آیه) به معنای عضو مادی بدن انسان آمده است: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ (احزاب، ۴) بنابراین معنای «قلب» اعم از «فؤاد» است. (بی تا، ج ۲، ص ۱۷۸)

بنت الشاطی در موارد فراوانی به همین روش به بررسی معنای واژه در قرآن پرداخته و نتیجه‌ای که در نهایت می‌گیرد آن است که قرآن کریم معنای جدیدی به آن واژه داده است. به عبارت دیگر آن واژه در قرآن کریم مفهوم اسلامی قرآنی یافته است. برای نمونه در بیان تفاوت میان دو کلمه «ایاب» و «رجوع» با بررسی کاربردهای قرآنی این دو واژه و با تکیه به سخن راغب می‌نویسد:

«ایاب» و «مآب» (به معنای رجوع و بازگشت) درباره انسان به کار می‌رود، در حالی که «رجوع» علاوه بر این که به خلق نسبت داده می‌شود گاه درباره امر نیز به کار می‌رود؛ ﴿وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ﴾ (هود، ۱۲۳)

او سپس نکته دیگری که حاصل تدبیرش در سیاق آیات مشتمل بر این دو کلمه است به معنای فوق می‌افزاید و آن اینکه: هر «ایاب» و «مآب» ی به سوی خداوند است. «مرجع» و «رجعی» نیز چنین است، اما «رجوع» هم در مورد بازگشت به سوی خدا به کار رفته و هم در مورد بازگشت به چیزهای دیگر: ﴿يُرْجَعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ﴾ (سبأ، ۳۱) و ﴿ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ﴾ (یوسف، ۸۱) بنابراین می‌توان گفت در قرآن کلمه «ایاب» و «مآب» مفهوم اسلامی قرآنی خاصی یافته و آن رجوع به خداوند است نه رجوع به چیز دیگری. (۱۳۷۶، صص ۴۸۶-۴۸۸)

نقد دیدگاه بنت الشاطی

در باب نظریه بنت الشاطی مبنی بر عدم مترادف واژه‌ها در قرآن کریم چهار نکته قابل تأمل به نظر می‌رسد:

۱- عجز از انکار مترادف در مورد برخی واژه‌ها

بنت الشاطی با همه دقت و تلاشی که در اثبات تباین و انکار مترادف میان برخی واژه‌ها از خود نشان داده از انکار مترادف میان برخی واژه‌هایی که مترادف معرفی شده اند ناتوان مانده است؛ چنان که در تفسیر «آلفی» به «وجد» پس از تلاشی بی‌ثمر، بدون استناد به دلیل و یا نقلی احتمال داده است که این دو واژه متعلق به دو لهجه باشد. او می‌نویسد: نافع از معنای «ما أَلْفِينَا» پرسید و ابن عباس با استشهاد به شعری از نابعه ذبیانی آن را به «وَجَدْنَا» تفسیر کرد. در ادامه می‌افزاید که: تفسیر «الْفینا» به «وجدنا» تفسیری نزدیک و مقبول است و آن‌گاه این تفسیر تقویت می‌شود که مشاهده می‌کنیم هر دو واژه در سیاقی مشابه به کار رفته‌اند.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفِينَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (بقره، ۱۷۰)

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (لقمان، ۲۱)

البته در کنار این از یاد نمی‌بریم که در قرآن کریم فعل «وجد» به فراوانی و در صیغه‌های ماضی و مضارع و معلوم و مجهول آمده است. نکته دیگر آن که فعل «الفی» همیشه بر معنای ماضی باقی مانده اما افعال مشتق از «وجد» با حروف «س» و «سوف» و «لن» همراه شده و برای دلالت بر زمان حال یا استقبال اختصاص یافته است... ناگزیر می‌بایست این تفاوت استعمال‌ها میان «الفی» و «وجد» در قرآن کریم و در لغت در بردارنده ویژگی و تفاوت مفهومی خاص باشد که من بدان راه نیافتیم؛ و شاید این دو کلمه نیز به دو زبان یا دو لهجه متفاوت بر می‌گردد، هر چند در این باره نصی ندیده‌ام. (۱۳۷۶، ص ۳۹۲-۳۹۳)

افزون بر این وی بارها به عجز خود در اثبات نظریه‌اش و بیان تفاوت معنای واژه‌های قریب المعنی اعتراف کرده است. از جمله می‌نویسد: لازم می‌دانم به قصور خود در پی بردن به تفاوت‌های مفهومی میان برخی از کلمات قرآن که ظاهراً مترادف به نظر می‌رسند اعتراف کنم که مرا راهی جز اعتراف به ناتوانی و نادانی نیست. (همان، ص ۲۵۲)

روشن است که آنچه بنت الشاطی در تفاوت میان دو واژه «الفی» و «وجد» بیان کرده نمی‌تواند نشان دهنده تفاوت مفهومی و معنایی آن دو واژه باشد. بنابراین شاید راهی جز آن نباشد که همانطور که خطابی توجه کرده و بنت الشاطی نیز به آن اذعان دارد، در گزینش واژگان در قرآن خود را تنها به مسأله معنا و مفهوم و تفاوت مفهومی میان همه واژگان مترادف محدود نکنیم و در این راه فصاحت و آهنگ و موسیقی کلمه را نیز در نظر بگیریم؛ زیرا چه بسا که کلمه‌ای در یک سیاق فصیح‌تر و خوش آهنگ‌تر از کلمه مرادفش در همان سیاق باشد، در حالی که در سیاقی دیگر واژه مترادف آن فصیح‌تر است. به عنوان نمونه فعل «جاء» به معنای آمدن بیش از ۲۷۰ بار در قرآن کریم آمده است که همه موارد آن به شکل فعل ماضی ثلاثی مجرد است جز یک مورد که فعل ماضی از باب افعال است. ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ (مریم، ۲۳) همچنین از میان همه‌ی موارد، دو بار نیز به صورت ماضی مجهول (جیی‌ء) آمده که در سیاق خود زیبایی و فصاحت فوق العاده‌ای به جمله داده است، در آیات:

﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾ (فجر، ۲۹)

﴿وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ﴾ (زمر، ۶۹)

روشن است که هرگز فعل مجهول «أتی» نمی‌تواند در این دو آیه نمی‌تواند جایگزین فعل «جیی‌ء» شده فخامت موجود در این کلمه را بیان کند، گر چه از نظر معنا مرادف با آن است.

این در حالی است که فعل «اتی» به همین معنای آمدن در حدود ۲۷۰ بار و با تنوع بیشتری دیده می‌شود. در بسیاری از موارد فعل مضارع معلوم و مجهول، اسم فاعل و حتی یک مرتبه (مریم، ۶۱) اسم مفعول آن (مَأْتِيًا) دیده می‌شود. گو این که در همه مواردی که بنا بوده فعل مضارع «آمدن» به کار رود از ماده «اتی» گزینش شده نه «جاء». حال اگر این دو فعل با یکدیگر مقایسه شوند چنین به نظر می‌رسد که هر یک از این دو فعل در تلفظ، آهنگ خاص خود را دارند که فصاحت در کلام اقتضاء می‌کند هر یک از آن دو در سیاق خاصی به کار روند، به علاوه آن که فعل مضارع «جاء» یعنی «یَجِئُ» با توجه به مد متصل و طولانی میانه آن نسبت به فعل مضارع (يَأْتِي) در تلفظ بسیار سنگین‌تر است که به کار گرفتن آن از فصاحت کلام می‌کاهد. در مورد مجهول این دو فعل در ماضی و مضارع کاملاً به عکس عمل شده است، در فعل مضارع بر عکس ماضی که فعل «جاء» آمده است همواره از ماده «اتی» یعنی فعل «يُؤْتِي» که از تلفظ روان‌تر و فصیح‌تری برخوردار می‌باشد آمده است.

دو واژه «اجداث» و «قبور» نیز از همین قبیل بوده تفاوت آنها در آهنگ واژه روشن و غیر قابل انکار است. این تفاوت ایجاب می‌کند هر یک از این دو واژه در سیاق مخصوص به خود به کار رود. بنابراین تفاوتی که بنت الشاطی میان آن دو بیان می‌کند تکلف آمیز به نظر می‌رسد. وی می‌نویسد: «قبر» به معنای مطلق قبر یعنی محل دفن مردگان است، اما «جَدَث» را از آن جهت بر قبر اطلاق می‌کردند که مردگان از آن خارج می‌شوند (نک: ۱۳۷۶، صص ۵۰۴-۵۰۶)

۲- ناشناخته بودن معنای واژه‌ها برای عرب

اشکال دیگر نظریه بنت الشاطی آن است که برخی تفاوت‌هایی که وی میان واژه‌ها بیان داشته برای اعراب معاصر رسول خدا (ص) ناشناخته بوده است. به عبارت دیگر این تفاوت‌ها صرفاً در حوزه مصطلح قرآنی در نظر گرفته شده و نشان دهنده این است که قرآن کریم در استخدام کلمات شیوه جدید و منحصر به فردی را تأسیس کرده است، بدون آن که در فرهنگ عربی این تمایزها و تفاوت‌ها میان واژه‌ها ملحوظ باشد. مثلاً نمی‌توان پذیرفت که عرب آن روزگار واژه «نعیم» را در معنای نعمتهای اخروی به کار می‌برده‌اند و یا «جَدَث» را از آن جهت بر قبر اطلاق می‌کردند که مردگان از آن خارج می‌شوند؛ زیرا نعمتهای اخروی در این دنیا وجود ندارد تا کلمه‌ای خاص برای آن وضع شود. همین طور زنده شدن و بیرون آمدن از قبرها در این عالم اتفاق نمی‌افتد و نیافتاده که برای آن کلمه‌ای وضع شده باشد. البته در این جا تفاوت آشکاری میان دو کلمه «نعیم» و «جَدَث» وجود دارد و آن این که سیاق آیات قرآن در تقریباً همه موارد

به معنای «نعیم» و تفاوت آن با «نعمت» به روشنی شهادت می‌دهد، اما در مورد کلمه «جدث» سیاق دلالت روشنی بر معنای مورد نظر بنت الشاطی ندارد.

۳- بی‌ثمر بودن بعضی تفاوت‌های بیان شده

از دیگر ایرادات نظریه بنت الشاطی آن است که برخی تفاوت‌های بیان شده میان واژه‌ها توسط وی ثمره‌ای در تفسیر قرآن ندارد. مثلاً همان گونه که پیشتر در تفاوت میان «فؤاد» و «قلب» بیان شد بنت الشاطی با استناد به کاربردهای قرآنی نتیجه می‌گیرد که واژه «فؤاد» در قرآن در همه جا به معنای دل و قلب غیر جسمانی و غیر عضلانی یعنی مرکز احساسات و عواطف و ادراکات به کار رفته است، اما «قلب» اعم از آن و از دل جسمانی و عضلانی واقع در سمت چپ سینه است. وی سپس با توجه به این تفاوت معتقد شده است که در آیه شریفه ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأُفْدَى﴾ (همزه، ۷) استخدام «افئدة» به جای «قلوب» نه به جهت رعایت فاصله و آهنگ آیه است، بلکه همان تفاوت معنایی موجب شده که کلمه «قلوب» نتواند به جای «افئدة» بنشیند. حال، سؤال این است که اگر واژه «قلب» به هر دو معنای مذکور به کار می‌رود چرا نباید این کلمه بتواند به جای «افئدة» بنشیند و همان معنا را افاده کند؟ در حالی که هر دو کلمه کاربرد مشترک دارند. جالب است بدانیم که واژه «قلب» حدود ۱۳۲ بار به صورت مفرد و جمع در قرآن آمده است که در همه موارد به معنای قلب معنوی و غیر عضلانی یعنی مرادف با «فؤاد» است به جز یک مورد که به معنای قلب عضلانی موجود در سمت چپ سینه است: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ (احزاب، ۴). با این که در همین یک مورد نیز واژه «قلب» قابل حمل بر معنای قلب غیر عضلانی هست (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۲۷۶، نحاس، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۰۶، زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۲۱، طبری، ۱۴۲۱، ج ۲۱، ص ۷۴). به هر روی با وجود این نمی‌توان گفت کاربرد واژه «افئدة» در آیه ۷ همزه به دلیل تفاوت معنای آن با «قلوب» بوده است؛ زیرا با پذیرش تفاوت معنا میان دو واژه یاد شد، این تفاوت معنایی در تفسیر آیه شریفه بی‌ثمر و بی‌نتیجه خواهد بود.

۴- استثنای لهجه‌ها

یکی از مبانی‌ای که بنت الشاطی نظریه خود را بر آن استوار ساخته این است که اختلاف لهجه‌ها از موضوع و مقوله ترادف خارج است. بنابراین اگر در جایی دو واژه مترادف متعلق به دو لهجه بودند، آن دو واژه مترادف محسوب نمی‌شوند. بدین ترتیب بنت الشاطی هیچ‌گونه تلاشی برای تمایز معنایی میان این دست واژه‌ها انجام نمی‌دهد. وی در ذیل کلمه «حوب» می‌نویسد:

ابن عباس در پاسخ نافع که از کلمه «حُوب» سؤال کرد گفت: «حُوب» در زبان حبشه به معنای «اِثم» (گناه) است.

وی سپس می‌گوید: تفسیر «حوب» به «اِثم» معنای تقریبی است که قید به زبان حبشه می‌تواند ما را از توجیه آوردن برای آن بی‌نیاز سازد (۱۳۷۶، ص ۴۸۹).

و در ذیل واژه «ثور» می‌نویسد: ابن عباس گفت: «بور» در لغت عمان به معنای «هَلْکِی» (جمع هالک، یعنی هلاکت شدگان) است. قید «به زبان عمان» مترادف را در این جا تجویز می‌کند (همان، ص ۵۴۹). در تفسیر «أَنْ يَحُورَ» به «أَنْ يَرْجَعَ» نیز که ابن عباس «یحور» را متعلق به لغت حبشه دانسته است، بنت الشاطلی می‌گوید: ذکر قید «به لغت حبشه» مترادف میان دو واژه را تجویز می‌کند. (همان، ص ۳۸۴)

بنابراین باید گفت: به نظر بنت الشاطلی در مترادف شرط است که دو واژه مترادف متعلق به یک زبان و یک لهجه باشد، اما اگر دو واژه، متعلق به دو زبان بودند مترادف آنها پذیرفته شده است.

این معنا از سوی برخی دیگر از محققان نیز در تعریف مترادف در نظر گرفته شده است. (منجد، ۱۴۲۲، ص ۳۵) در نقد این مبنا باید گفت که در نظر گرفتن اصل تعلق دو واژه مترادف به یک لهجه گرچه در دانش زبان شناسی جدید که به بررسی سیر تطورات و تحولات یک واژه می‌پردازد- بسیار سودمند است، اما در باب تفسیر قرآن نباید در نظر گرفته شود؛ زیرا روشن است که قرآن کریم به زبان قوم پیامبر نازل شده است. بنابراین معیار تفسیر قرآن همان معنایی است که اعراب معاصر رسول خدا از کلمات دریافت می‌کردند. در نتیجه مهم نیست که دو واژه مترادف در اصل متعلق به یک لهجه‌اند یا دو لهجه. مهم آن است که اهل زبانی که قرآن به آن زبان نازل شده دو یا چند واژه در معنای واحد به کار می‌روند و قرآن کریم نیز مطابق همین زبان آن مترادفات را به کار برده است.

اما با در نظر گرفتن این نکته که این کلمات مترادف هر یک در سیاق مخصوص به خود از آن چنان فصاحت و بلاغتی برخوردار است که در سیاق دیگر فاقد آن خواهد بود و شاید هیچ یک از این دو واژه های مترادف متعلق به دو لهجه یا زبان مختلف در سیاق آیات قرآنی نتوانند جایگزین یکدیگر شوند.

نتیجه گیری

۱- بنت الشاطی یکی از مشهورترین و برجسته‌ترین محققان معاصر است که وجود کلمات مترادف در قرآن کریم را شدیداً انکار کرده و آن را یکی از پایه‌های اعجاز بیانی قرآن قرار داده است.

۲- روش وی در تمایز میان معانی واژه‌های قریب المعنا در قرآن آن است که خود متن قرآن و کاربردهای قرآنی یک واژه به عنوان معیار و داور نهایی تعیین معنای نهایی لفظ در نظر گرفته می‌شود. او در به کارگیری این روش بسیار موفق ظاهر شده و این روش قابل الگوگیری است.

۳- قرآن کریم در ایجاد تفاوت میان واژه‌های قریب المعنا روش ویژه و منحصر به فردی دارد و در کاربرد واژه‌ها متفاوت از سبک و اسلوب عرب، تمایز آشکاری میان بسیاری از واژه‌ها ایجاد کرده است.

۴- بنت الشاطی گرچه عمدتاً در بیان تفاوت معانی کلمات موفق بوده است، اما در مواردی هم توفیق چندانی به دست نیاورده و به عجز خود اعتراف کرده است.

۵- مهم ترین موارد نقد نظریه وی عبارتند از: الف) ناتوانی از بیان تفاوت میان بعضی از مترادفات. ب) ناشناخته بودن برخی تفاوت‌های معنایی که وی بیان می‌کند برای اعرابی که قرآن به زبان آنها نازل شده. ج) بی‌ثمر بودن بعضی تفاوت‌های بیان شده در تفسیر قرآن. د) ناپذیرفته بودن انکار ترادف در کلمات متعلق به دو لهجه، در تفسیر قرآن.

منابع و مأخذ

- ابن فارس، احمد، (۱۴۱۰ ق)، معجم مقاییس اللغة، بی جا، دارالاسلامیه.
- ابن فارس، احمد، (۱۴۱۴ ق)، الصاحبی فی فقه اللغة العربیه، بیروت، دارالمعارف.
- ابن منظور، (۱۴۰۸ ق)، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بحرانی، سید هاشم، (۱۴۱۶ ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت.
- بنت الشاطی، (۱۳۷۶ ش)، اعجاز بیانی قرآن، ترجمه حسین صابری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بنت الشاطی، (بی تا)، التفسیر البیانی، قاهره، دارالمعارف.
- خطابی، (بی تا)، «رسالة فی اعجاز القرآن»، ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، تحقیق محمد خلف الله، قاهره، دارالمعارف.
- راغب اصفهانی، (۱۴۲۷ ق)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق عدنان داوودی، قم، طلیعة النور.
- زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ ق)، الکشاف، بیروت، دارالکتب العربی.
- سیوطی، جلال الدین، (بی تا)، المزهر فی علوم اللغة و انواعها، بی جا، دارالفکر.
- الشتنناوی، احمد و همکاران، (بی تا)، دایرة المعارف الاسلامیه، بی جا، بی تا.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.
- طیب حسینی، سید محمود، (۱۳۹۰ ش)، ترجمه تفسیر بیانی، تألیف: بنت الشاطی، قم، دانشکده اصول دین.
- کریمی نیا، مرتضی، (۱۳۸۲ ش)، بنت الشاطی، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر: غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- منجد، نور الدین، (۱۴۲۲ ق)، الترادف فی قرآن الکریم، دمشق، دارالفکر.
- نحاس، ابوجعفر، (۱۴۲۱ ق)، اعراب القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.